

## سال نو، شرفایق های گهراری



چمن آشفته تیر است و در پشت درختان می وزد باد زمستانی اما تندر به تندی می زند باغ را به پرتگاهی که فرجامش حتا از حفره جهل می پرد سوی سیه چالی که غول های اساطیری در آن بند است و از بالا به پائین می رسد هر دم کسی در پشت دون کیشوت افغانی.

فراخوان ها دگر در جیب و در هشت می شوند گنده بیا با عقل نوروزی کنار برگ نیلوفر بکش آواز بزن تنبور بگو از کرم ابریشم بخوان از لاله های هست بگیر از انتهای دست بیا با شور لهروزی که تا چند لحظه دگر تمام دست و انگشتت درون مجهر خشخاش می سوزد.

که داعش میرسد تا با هم پامیر و پچیر آگام چرا درخود به انباشت میزنی غم را تعامل کن کمی از خود برونتر شو فضا سنگ است و بارانی تمنا میرود تا دست و آستین برزنی جیحون و دابق را به تاریخی که از خود شهرة شاد و الم انگیز می آرند، برداری



این نثر مسجع، هر پراگراف یک مصرع است و به یک نفس بر وزن مفاعیلن خوانده می شود. ما از نفس ماندگان ناگزیریم تا هر پراگراف را کنده کنده بخوانیم تا اینکه روزی برسد که در اثر تمرین های مشترک و گام های مشترک با آواز مشترک؛ بتوانیم نفس ها را کامل گردانیم.